

شاعری که در اواخر عمرش مالیخولیا گرفت

آشنایی با قاتنی شیرازی

ریحانه میرحسینی  
کارشناس ارشد ادبیات

میرزا حبیب‌الله شیرازی نام او ولی متخلص به قاتنی بود که در سال ۱۲۲۳ هجری در شیراز به دنیا آمد. گویا

ستون ادبیا

حرفه شاعری در خانواده‌اش ارثی بوده و به اورسیده است، زیرا پدرش محمدعلی گلشن هم شاعر بود و شهرت داشت ولی زمانی که قاتنی تنها یازده سال داشت پدرش را از دست داد و به فلاکت افتاد. شاعر بخت برگشته ما از همان کودکی خود پدر خودش شد و راه زندگی را پیش گرفت و بی‌تشویق هیچ احدی به مدرسه رفت و به درس سخت پسند بود و پس از چند سالی که در اصفهان به تحصیل ریاضی و معارف پرداخت به شیراز برگشت و به تدریس و شرح دیوان خاقانی و انوری مشغول شد. قاتنی عاشق گشت و گذار بود و حساسی دور ایران گشت و در سی و چند سالگی تصمیم گرفت زندگی مشترک تشکیل دهد ولی در ازدواج اولش یک زن بد اخلاق نصیبش شد پس عطایش را به لقایش بخشید و زن دیگری گرفت ولی کلاً بدشانس بود و ازدواج دوم هم از اولی بدتر شد. در نهایت از طریق اعتضادالسلطنه به ناصرالدین شاه و مهدعلیا معرفی شد و به شاعری دربار انتخاب گردید و به تربیت فرزندش پرداخت. اواخر عمر به پریشان گویی و مالیخولیا مبتلا گشت و در چهل و هفت سالگی درگذشت. قاتنی به تقلید از سعدی کتابی به نام پریشان نوشت که حاوی ۱۲۱ حکایت تعلیمی بود ولی کار را خوب از آب درنیاورد، زیرا کتاب بسیاری حکایت غیر اخلاقی داشت و دیوانی دارد که هم در آن شعر خوب و هم شعر بسیار بد گفته و در غزل هم دنباله‌رو سعدی است که شکسته نفسی می‌کند و قبول دارد که سعدی از او برتر است. او بسیار باهوش بود و در فرصتی اندک می‌توانست شعر بسازد، همچنین با زبان‌های خارجی آشنایی داشته ولی هر کس و ناکس را می‌ستایید و برای دریافت صله شعر می‌گفت. نمونه‌ای از شعری را که در پریشان نوشته است می‌خوانید و خدا حافظ: هزار سال که ضحاک پادشاهی کرد، ازو نماند بجز نام زشت در عالم اگرچه دولت کسری بسی نماند ولی، به عدل و داد شدش نام در زمانه علم

# جنگ پرستار و خواننده

مسلمان شده امام خمینی

خاتم فرخنده قلعه نوحستی



فرخنده + جانباز = روایتی ناب

اما آنچه زندگی فرخنده قلعه نوحستی را از سایر روایت‌های پرستاران متفاوت می‌کند، وجود یک جانباز اعصاب و روان در زندگی باشد. مظلوم‌ترین سبب‌های خمینی، کسانی که هنوز هیچ قطعنامه‌ای جنگشان را به پایان نبرده و هنوز با صدای سوت خمپاره‌ها، به عزای همسترگانشان می‌نشینند. من هم آنها را تنها از دور و در آسایشگاه‌ها دیده بودم، اما در کتاب «جنگ فرخنده» از نزدیک آنان را حس کردم. قهرمان قصه، فرخنده این بار به گونه‌ای دیگر می‌جنگد. اگر او در سال‌های جنگ در بیمارستان‌های آبادان و خرمشهر برای کشور ایستاده بود، حالا برای زندگی‌اش می‌جنگد. او در ادامه کتاب از کشمکش‌های درونی آن زمان خود و گفته‌ها و ناگفته‌های زندگی با یک جانباز اعصاب و روان برابری سخن گفته است. کتاب را که می‌خوانید، دختری را می‌بینید که با گذر روزگار پخته شده، تجربه‌های فراوانی را پشت سر گذاشته و در همه احوالات، خدا پریش منبع آرامش بوده است، حتی آن هنگام که نماز خواندن را نیز بلد نبوده: «یکی از همین غروب‌ها، دلم هوای خدا را کرد؛ هوای صحبت کردن با خدا، بلند نبودم نماز بخوانم. مغرور بودم و نمی‌خواستم از کسی ببرسم... ترتیب و قرائت درست را نمی‌دانستم، اما همین که می‌گفتم سبحان الله، دلم قرص می‌شد، آرام می‌شدم و...»



تنهایی، اضطراب و امید خصوصیتی است که فرخنده در جای جای خاطراتش بیان می‌کند، از آن هواپیمای حامل مجروحین و شهدا به مشهد و تهران تا مفقودالثری خواهرزاده و طلاق از همسر. راوی در همه آن اتفاقات، از تنهایی گله می‌کند و با امید چشم به آینده دارد



ملک آسیاب یک طرح داستان ساده دارد خالی از هر تعلیق، گره و پیچیدگی. اگر هم پیچیدگی‌ای وجود دارد پیچیدگی در توصیف‌های عزیزانه از حالات و رفتار شخصیت‌ها و موقعیت‌های مختلف است

و به ما از آن روزهای پر از اضطراب و دلهره می‌گوید و اینجاست که کارکرد ادبیات مشخص می‌شود. مسعود کوثری نیز در کتاب «تأملی در جامعه‌شناسی ادبیات» در توضیحی درباره ادبیات جنگ می‌نویسد: «ادبیات جنگ هم شامل آن دسته از آثاری می‌شود که به توصیف جنگ، رزمندگان، وقایع و صحنه‌های جنگ، ادوات و ابزار جنگ، نقشه‌ها و فنون جنگ... می‌پردازد و هم آن دسته که غیرمستقیم مسائل مربوط به جنگ نظیر مهاجرت، بمباران شهرها، خانواده رزمندگان، ترغیب افراد به پیوستن به جبهه‌ها، مسائل پشت جبهه را توصیف می‌کند. همچنین ادبیات جنگ نه تنها شامل آثار ادبی

طاهره راهی  
خبرنگار



جنگ همراه خون و بمب و مرگ، پر از خاطرات است، خاطراتی که مخاطب را با خود یا به معرکه مبارزه می‌کشاند یا به خانه‌های سیاه‌پوش شده؛ خاطراتی که سال‌ها بعد از اتفاق حادث شده، در ذهن‌ها ماندگارند و گاه به صورت مکتوب، برای آیندگان بازگو می‌شوند، خاطراتی آمیخته از غم و شادی که نه تنها اتفاقات که حالات و درونیات راوی را برای مخاطب بازگو می‌کند

ادبیات مقاومت



انقلاب و امام آشنا می‌شود: «خجالت می‌کشم بگویم، ولی تازه بهمن ماه سال ۵۷ اسم امام خمینی به گوشم خورد. واقعاً از چیزی خبر نداشتیم. شاید اگر تا آن روز، در خانه‌های گرید بالای شرکت نفت زندگی نمی‌کردم، شاید اگر طعم نداری و ستم و تبعیض را چشیده بودم، خیلی زودتر از اینها صدای انقلاب را می‌شنیدم و پرده غفلت روی گوشم سنگینی نمی‌کرد و...» این تغییر نوع و نگرش زندگی، اما شاید ساده‌ترین اتفاق مسیر زندگی او بود، زندگی فرخنده در سال‌های بعد دستخوش اتفاقات مختلفی می‌شود. از ازدواج با یک کلاهدار تا بازگشت مجدد او به آبادان و در خرمشهر و شروع جنگ و مشغول شدن در جنگی‌ترین بیمارستان خرمشهر. نویسنده جزء به جزء حوادث و تغییرات درونی یک حرم امام رضا.

چندتا رکوع رفتی؟» گفتیم: «رکوع؟ رکوع کدومش بود؟» زد زیر خنده. «نویسنده، خاطرات فرخنده را از دوران کودکی‌اش شروع می‌کند، با روایت جذاب و شیرین، مخاطب را همراه خود می‌کند و بدون ایجاد خستگی و با بیان حوادث ریز و درشت زندگی او، خواننده را پای داستان زندگی متفاوت او می‌نشاند، گویی راوی خود پیش روی مخاطب نشسته و آرام آرام، کتاب زندگی‌اش را می‌کشاید.

امام؟ خمینی؟ امام خمینی کیست؟

فرخنده همانگونه که خود می‌گوید، قبل از انقلاب و حتی تا بهمن ۵۷، نام امام خمینی را هم نشنیده بود، با اتفاقی مسیرش به انجمن اسلامی بیمارستان می‌رسد و آنجاست که با ایدئولوژی

داستان یک دختر آبادانی

کتابی با عنوان «جنگ فرخنده» به قلم زینب بابکی که زندگی فرخنده قلعه نوحستی؛ دختری آبادانی، پر شر و شور و سرگرم رؤیاهای جوانی را روایت می‌کند که با انقلاب اسلامی در خود انقلاب می‌کند؛ دخترکی که با وجود پدر و مادری مسلمان و نمازخوان، تا اوایل جوانی حتی نماز را هم بلد نبوده و نمی‌خواند؛ «بلند نبودم نماز بخوانم. مغرور بودم و نمی‌خواستم از کسی ببرسم. در خلوت خودم و دور از چشم دیگران نماز می‌خواندم. ترتیب و قرائت درست را نمی‌دانستم، اما همین که می‌گفتم سبحان الله، دلم قرص می‌شد، آرام می‌شدم. یک روز بابا بشیری غافلگیرم کرد. نمازم که تمام شد، گفت: «فرخنده باباتی!

## داستان پر از توصیف، برای هیچ!

آخرین اثر منتشرشده غزاله عزیزانه چگونه کتابی است؟

مصطفی جواهری  
خبرنگار



«ملک آسیاب» آخرین کتابی است که ۲۰ سال بعد از خودکشی غزاله عزیزانه از او چاپ شده است؛ در نشر رشديه که همه حقوقش متعلق به سلمی الهی دختر عزیزانه است؛ دختری که پس از اتمام رابطه‌اش با آوینی و نتیجه ازدواجش با بیژن الهی شاعر است. عزیزانه در ملک آسیاب، راوی دو داستان همزمان و موازی است. یکی ملک آسیاب که در رفت و برگشت بین صاحبان و دولت است و دیگری ماجرای عاطفی بین سارا و فرزین. سارا، دختر خانم جمعی بیوه است و با دایمی هدی

مانند در ایران. مردد بین پذیرفتن عشق فرزین یا محافظت از محبت مادر کهنسال یا علاقه به دایمی هدی که خودش هم در یک باتلاق عاشقانه دست‌وپا می‌زند. ملک آسیاب یک طرح داستان ساده دارد، خالی از هر تعلیق، گره و پیچیدگی. اگر هم پیچیدگی‌ای وجود دارد، پیچیدگی در توصیف‌های عزیزانه از حالات و رفتار شخصیت‌ها و موقعیت‌های مختلف است؛ توصیفاتی که با حوصله و بدون هیچ عجله و با نثری پاکیزه بیان شده است. شاید تنها نقطه قوت ملک آسیاب همین بیان جزئیات دقیق و غیرتکراری باشد. استفاده از واژگان درست و بجا که می‌تواند طعم توصیفاتش ارزش خواندن دارد و متأسفانه پیش از این چیزی در چنته‌اش نیست.

